

بازتاب شرایط اجتماعی زنان افغانستان در رمان هزار خورشید باشکوه (بر اساس رویکرد ادبیات تطبیقی و مطالعات میان‌رشته‌ای)^۱

تورج زینی‌وند^۲

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی

سیده کلثوم مرتضایی^۳

کارشناس ارشد ادبیات تطبیقی، دانشگاه رازی

چکیده

مطالعات میان‌رشته‌ای از قلمروهای نوین ادبیات تطبیقی است. این قلمرو، فصل تازه‌ای از پیوند ادبیات با دیگر دانش‌های بشری، از جمله جامعه‌شناسی گشوده است. در این پژوهش، ادبیات داستانی به عنوان یک کلّ و مکمل در نظر گرفته شده است که با دانش جامعه‌شناسی، پیوندی ناگسستنی و دو سویه دارد. یافته‌های این پژوهش، نشان می‌دهد که رمان *هزار خورشید باشکوه* اثر «خالد حسینی»، تصویر و بازتابی از مسائل و مشکلات زنان جامعه افغانستان و دربردارنده واقیعت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اتفاق افتاده در یک دوره زمانی از تاریخ این کشور، در قالب داستان است. در این پژوهش توصیفی - تحلیلی، درمی‌یابم که نویسنده به صورت غیر مستقیم دغدغه‌های اجتماعی خویش را بیان می‌کند و مرکزیت این امر، حول محور وضعیت نابسامان زن در جامعه قرار دارد. او شنیدن صدای زن و تلاش برای کم‌رنگ کردن تبعیض جنسیتی و همچنین دست‌یابی به دانش و آگاهی و پرهیز از تعصب کور و خشک‌اندیشی و اهتمام به امور دینی را لازمه پیشرفت‌های فرهنگی و اجتماعی زنان در جامعه می‌داند.

کلیدواژه‌ها: زن، افغانستان، هزار خورشید باشکوه، مطالعات میان‌رشته‌ای، جامعه‌شناختی.

۱. مقدمه

پس از آنکه مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی با انتقادهای نظریه پردازانی همچون رنه ولک^۱ و هنری رماک^۲ همراه گردید، مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی به تدریج گام در مسیر تکامل و گستردگی و ارائه تعریفی جدید نهاد؛ به عنوان نمونه، رماک ادبیات تطبیقی را این گونه تعریف می کند: «ادبیات تطبیقی مطالعه ادبیات فراسوی سوی مرزهای یک کشور خاص و مطالعه روابط میان ادبیات از یک سو و سایر قلمروهای دانش و معرفت مانند هنرها (نقاشی، مجسمه سازی، معماری، موسیقی) فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی (فی المثل: سیاست، اقتصاد، جامعه شناسی و...) علوم، دین و جز این ها از سوی دیگر است. به طور خلاصه، ادبیات تطبیقی مقایسه یک ادبیات با یک یا چند ادبیات دیگر و مقایسه ادبیات با سایر قلمروهای بیان انسان است.» (رماک، ۱۳۹۱: ۵۵)

مطالعات میان رشته‌ای، باب تازه‌ای از قلمرو ادبیات تطبیقی است که ادبیات را در پرتو پیوند با دانش ها و هنرهای بشری مورد بررسی قرار می دهد. این قلمرو جدید، می تواند از انزوا و رکود در علوم انسانی بکاهد و افق‌های نوینی را فراروی آن بگشاید. ارزش این افق و گستره نیز تنها به ادبیات تطبیقی ختم نخواهد شد، بلکه این پیوندی دو سویه است که می تواند سبب رهایی از تکرار فقر موضوع‌های پژوهشی، فزونی روح لطافت در دانش‌های بشری و افزایش غنای ادبیات شود. مطالعات بینارشته‌ای، رستاخیزی نوین در قلمرو مطالعات ادبیات تطبیقی و پل پیوند ادبیات با هنرها و دانش‌های بشری به شمار می آید. در این حوزه، ادبیات یک «کل» و «ترکیب» است که در پیوند با دیگر دانش‌ها و هنرهای انسانی مفهوم می یابد. در حقیقت، مطالعات میان رشته‌ای در ادبیات تطبیقی به معنای تحلیل کلی تر و دقیق تر یک اثر ادبی و حاصل شبکه گفتمانی چند رگه است. این شبکه تودرتوی گفتمانی، دربر گیرنده شاخص‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، دینی، اقتصادی و... است. این رویکرد، به دلیل اینکه افق دید گسترده تر و ژرف تری در اختیار پژوهشگر قرار می دهد، توان تحلیل، تخیل، ترکیب و نوآوری وی را نیز افزایش می دهد. یافته‌های پژوهش‌های میان رشته‌ای در حوزه ادبیات تطبیقی، ادبی و غیر ادبی است؛ زیرا این یافته‌ها حاصل گفتمان متخصصان رشته‌های غیر مرتبط درباره یک پرسش یا یک مجهول است که در جستجوی یک هدف (تحلیل و تفسیر دقیق تر و بهتر) هستند. در حقیقت آن متخصصان از مرز دانش‌های خود گذر کرده و به تحلیل و نظریه‌هایی تازه تر و کامل تری دست

1. René Welle
2. Henry Remak

یافته‌اند. پژوهشگر مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه ادبیات تطبیقی، ابتدا به «طرح مسئله» و تعیین «اهداف پژوهش» می‌پردازد. سپس «یافته‌هایی» را که به «زبان تخصصی» هر یک از رشته‌هاست در کنار هم «تلفیق» و «ترکیب» می‌کند و «پاسخی غیر تک‌رشته‌ای» و «جامع» به آن «مسئله» می‌دهد. پژوهش تطبیقی در حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای، نیازمند روشمندی و نظام‌مداری است. مطالعه نمونه‌ها و الگوهای روشمندی که در این حوزه صورت گرفته است، سبب هدایت پژوهشگری می‌شود که با روشمندی درست به پژوهش در این حوزه می‌پردازد (ر.ک: زینی‌وند، ۱۳۹۲: ۲۱-۲۴)

یکی از دانش‌هایی که با ادبیات ارتباط دارد و در مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی مورد توجه قرار گرفته، دانش جامعه‌شناسی است. جامعه‌شناسی ادبیات^۱ یکی از شاخه‌های تخصصی جامعه‌شناسی است که در اواخر قرن نوزدهم شکل گرفت و در قرن بیستم با اندیشه‌های فیلسوف مجارستانی به نام جورج لوکاج^۲ به نقطه عطف خود رسید. علاوه بر لوکاج، متفکرانی چون اریش کوهلر^۳، لوسین گلدمن^۴ و میخائیل باختین^۵ در شکل‌گیری و شکوفایی این رشته سهمی بسزا داشته‌اند. این دانش در ایران، توسط کسانی چون جمشید مصباحی‌پور و محمد جعفر پوپنده به ایرانیان معرفی شد.

جامعه‌شناسی ادبیات به عنوان دانشی میان‌رشته‌ای، نقطه اوج علوم ادبی است؛ از یک طرف به زبان‌شناسی و فلسفه مرتبط است و از طرف دیگر با علوم اجتماعی و تاریخ ارتباطی تنگاتنگ دارد و به فرامتن (هر آنچه خارج از خود متن است) می‌پردازد.

ماتریالیست‌ها در شمار کسانی هستند که بر نقش جامعه در ادبیات تأکید فراوان نموده‌اند؛ آن‌ها ادبیات را بازتاب مسائل اجتماعی و اقتصادی می‌دانند. نگاه آنان به ادبیات تک‌بعدی است و استقلال زیبایی‌شناسی ادبیات و پدیده‌های ادبی را نادیده می‌گیرند؛ اما ایده آلیست‌ها، مدعی استقلال مطلق اثر ادبی و هنری هستند و ارتباط آفرینش هنری با واقعیت اجتماعی را نادیده می‌گیرند و به کلی منکر پیوند ادبیات با سایر پدیده‌ها و دانش‌ها می‌شوند. بدیهی است که نمی‌توان هیچ‌کدام از این نظریات را در مورد ادبیات به طور مطلق تأیید کرد. نظریه «جامعه‌شناسی تکوینی»^۶ گلدمن به جدال میان این پدیده‌ها پایان می‌دهد. از نظر گلدمن، آفرینش هنری یک فرد به تنهایی مد نظر نیست، بلکه هر اثر، بیان

1. Sociology of literature

2. Georges lokacs

3. Erich kohler

4. Lucien goldman

5. mikhaïl bakhtine

6. Developmental sociology

نوعی آگاهی جمعی است که هنرمند با شدتی بیشتر از سایر افراد در تدوین آن شرکت می‌ورزد. او معتقد است هر فردی عضو چندین گروه است؛ به طوری که آگاهی او آمیزه‌ای خاص از آگاهی‌های جمعی گوناگون و اغلب متضاد است؛ به علاوه از گروه‌هایی نیز تأثیر می‌پذیرد که به گروه اجتماعی خاص او تعلق ندارند. او معتقد است مهم‌ترین فاعل‌های جمعی، مردم هستند و ساختارهای ذهنی‌ای که باعث شکل‌گیری آثار ادبی می‌شوند، برخاسته از اقشار جامعه است.

در جامعه‌شناسی مسائلی مورد بررسی قرار می‌گیرند که به صورت غیرمستقیم بر نویسنده تأثیر می‌گذارند و در نگاه اول از دید منتقدان دور می‌مانند. بنابراین؛ «جامعه‌شناس از طریق تحلیل متون ادبی در صدد یافتن نشانه‌ها و فرانمودهای آگاهی جمعی هر مکان - زمان و شناخت تحولات آن در ارتباط با تحولات اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی است» (لوونتال، ۱۳۸۶: ۸).

نظریه پردازان درباره پیوند جامعه و ادبیات بر این باورند که؛ «ادبیات، زندگی را به نمایش می‌گذارد و زندگی تا حدود زیادی یک واقعیت اجتماعی است.» (ولک و وارن، ۱۳۷۳: ۹۹) بررسی جریانات اجتماعی برجسته و تأثیرگذار در زندگی نویسنده، ما را در شناخت اثر یاری می‌دهد و به همین منظور در ساخت‌گرایی تکوینی علاوه بر در نظر گرفتن پیوند تاریخ و جامعه‌شناسی، رفتار و زندگی اجتماعی نویسنده نیز مدنظر قرار می‌گیرد؛ زیرا آفرینشگر اثر ادبی به گروه یا گروه‌های اجتماعی معینی تعلق دارد؛ بنابراین «همیشه از دیدگاه روش‌شناختی، بررسی آگاهی جمعی آسان‌تر از بیرون کشیدن این ساختار از عناصر متفاوت و متضادی است که به معناهای گوناگون سازنده یک آگاهی فردی مربوطاند» (گلدمن و دیگران، ۱۳۷۶: ۹۹).

مسئله دیگری که گلدمن به آن می‌پردازد؛ «جهان‌نگری»^۱ است که می‌توان آن را واسطه‌ای میان جریانات اجتماعی و آفرینش ادبی به حساب آورد. «جهان‌نگری مجموعه‌ای از اندیشه‌هاست که در اوضاعی معین بر گروهی از انسان‌ها که در موقعیت اقتصادی و اجتماعی همانندی به سر می‌برند، یعنی طبقات اجتماعی، تحمیل می‌شود» (غلام، ۱۳۸۳: ۱۵۲)؛ با این حال، نویسنده موفق کسی است که در کنار توجه به مسائل اجتماعی و تاریخی احساسات و نگرش خود را به خوبی بیان کند و جنبه‌های زیبایی‌شناختی اثر را با قوت بیشتری پیروراند؛ چراکه غلبه بیان مقاصد به شکلی صریح و آگاهانه به مصنوع جلوه دادن اثر می‌انجامد و مانع از تبدیل شدن آن به شاهکار ادبی می‌شود.

یکی از مهم‌ترین انواع ادبی، رمان است که در ادبیات معاصر جایگاه ویژه‌ای یافته است و بستری مناسب برای نقد جامعه‌شناسی است؛ چراکه نشان‌دهنده زندگی افراد جامعه و زمانه است؛ از

ویژگی‌های انسان معاصر، فردیت اوست که در رمان، برخلاف سایر انواع ادبی، به شکلی برجسته به تصویر کشیده می‌شود. «ژانر غالب معاصر رمان است؛ به طوری که می‌توان ادبیات امروز را "ادبیات رمان محور" نامید. رمان، بهتر از هر اثر ادبی دیگری می‌تواند ساختار اجتماعی را در خود بازتاب دهد.» (غلام، ۱۳۸۳: ۱۴۲)

این داستان در نگاه اول زندگی فلاکت‌بار دو زن را به نمایش می‌گذارد که سرنوشت، آن‌ها را همراه کرده است؛ اما پس از تحلیل جامعه‌شناختی درمی‌یابیم که نویسنده در طول داستان نیم‌قرن از تاریخ پر فراز و نشیب افغانستان را به تصویر کشیده است تا معضلات اصلی جامعه را در قالب داستانی برای مخاطب بازگو کند و در مواردی به ارائه راه‌حل نیز پرداخته است. اندیشه و دغدغه خالد حسینی در آثارش، همان بیان انتقادی تاریخ مردم و به طور ویژه زنان ستمدیده افغانستان، است. او همواره به مسائل سیاسی و اجتماعی کشورش اشاره می‌کند. آثارش نمودار (شناسه) خوبی از جامعه و بستری مناسب برای نقد جامعه‌شناختی است.

۱-۱. پیشینه پژوهش

نقد و بررسی آثار ادبی از دیدگاه جامعه‌شناختی در ایران کمتر مورد ارزیابی قرار گرفته است و جزء دانش‌های نوپا محسوب می‌شود. در این زمینه می‌توان به مقالاتی چون: رنجبر (۱۳۸۹)، به تأویل سیاسی و اجتماعی داستان‌واره سرگذشت کندوها پرداخته است. تسلیمی (۱۳۸۸)، سه قطره خون را با رویکرد جامعه‌شناسی ساخت‌گرا تحلیل کرده است. عبدی (۱۳۹۱)، آثار طاهر و طار را با رویکرد جامعه‌شناختی تحلیل کرده است. نوین (۱۳۸۸)، یکی از داستان‌های مجموعه شهری چون بهشت را از منظر جامعه‌شناسی، نقد و تحلیل کرده است. می‌توان از پژوهش‌های دیگری در مورد نقد و تحلیل جامعه‌شناسی ادبیات نیز نام برد: غلام (۱۳۸۳)، جامعه‌شناسی رمان معاصر فارسی را بررسی کرده است. عسگری حسنگلو (۱۳۸۶)، به بررسی نظریه‌های نقد جامعه‌شناختی ادبیات پرداخته است؛ اما راجع به موضوع حاضر تاکنون پژوهش مستقلی صورت نگرفته است و این پژوهش برای اولین بار به نقد و بررسی کتاب هزار خورشید باشکوه^۱ اثر خالد حسینی^۲ از دیدگاه جامعه‌شناختی می‌پردازد.

۱-۲. روش پژوهش

مبنای این تحلیل، روش نقد ادبی با تکیه بر نقد جامعه‌شناختی است. این پژوهش توصیفی - تحلیلی به روش مطالعه کتابخانه‌ای و بر اساس چارچوب نظری مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی صورت گرفته

1. A thousand splendid suns

2. Khaled Hoseini

است و طی آن مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی موجود در محتوای متن بررسی قرار می‌گیرند؛ همچنین نگرش نویسنده در معرفی جامعه و سبک نویسندگی او نیز به صورت اجمالی بررسی می‌شود. بررسی سیر تحولات تاریخی جامعه، شرایط سیاسی و اقتصادی، مسائل مؤثر در فرهنگ و همچنین دست‌یابی به شناختی متفاوت از ابزارها و روش‌های داستان‌نویسی خالد حسینی با استفاده از دیدگاه جامعه‌شناختی، اهمیت این پژوهش را آشکار می‌کند. این رویکرد تلاش می‌کند به پاسخی برای این سه پرسش دست‌یابد:

* نویسنده چگونه تصویری از زنان جامعه افغانستان ارائه می‌دهد؟

* راهکارهای وی برای بهبود اوضاع جامعه زنان چیست؟

* نویسنده از ارائه اوضاع اجتماعی و فرهنگی زنان افغانستان به مخاطبان، چه اهدافی دارد؟

۲. بحث و بررسی

۲-۱. معرفی نویسنده و اثر

خالد حسینی، نویسنده افغان آمریکایی تبار در سال (۱۹۶۵ م.) از پدر و مادری هراتی در کابل متولد شد. پدر او دیپلمات و مادرش دبیر بود. آنان در سال (۱۹۷۶ م.) از طریق وزارت امور خارجه به فرانسه رفتند و پس از کودتای کمونیستی سال (۱۹۸۰ م.) از آمریکا تقاضای پناهندگی نمودند و در ایالت کالیفرنیا ساکن شدند. حسینی در سال ۱۹۸۸ م. از دانشگاه سانتا کلارا در رشته زیست‌شناسی مدرک لیسانس گرفت و در سال ۱۹۹۳ م. در رشته پزشکی فارغ‌التحصیل شد و تا سال ۲۰۰۳ م. مشغول به کار در زمینه رشته تحصیلی‌اش بود و پس از آن به صورت جدی به نوشتن روی آورد.

حسینی با انتشار رمان *بادبادک‌باز*^۱ در سال ۲۰۰۳ م. به شهرت رسید؛ این اثر چنان مورد استقبال واقع شد که در زمان کوتاهی به زبان‌های بسیاری ترجمه شد و از پر فروش‌ترین آثار شد؛ به طوری که در سال ۲۰۰۷ م. فیلم آن نیز ساخته شد. این اثر درباره زندگی دو مهاجر در آمریکا، یعنی امیر و پدرش و نیز تنش‌های قومی میان پشتون‌ها و هزاره‌هاست. اثر بعدی حسینی، رمان *هزار خورشید باشکوه* است که در سال ۲۰۰۷ م. منتشر شد و در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این کتاب، زندگی مشقت‌بار زنان افغانی به تصویر کشیده شده است. حسینی در مصاحبه‌ای که انجام داده گفته است برای نوشتن رمان، در بهار ۲۰۰۳ م. به افغانستان رفته و طی این سفر با زنان افغان به گفتگو نشسته است و از خلال همین صحبت‌ها و نقل‌خاطرات بود که توانسته طرح و شالوده اولیه داستان را در ذهن ایجاد کند

1. The kite runner

و سپس با مهارت روی کاغذ بیاورد. در آثار حسینی، اوضاع نابسامان افغانستان و رنج‌هایی که مردم جنگ‌زده افغانستان به‌ویژه زنان، کشیده‌اند، با مهارت هرچه تمام‌تر به تصویر کشیده شده است. حسینی کتاب را به همه زنان افغانستان تقدیم کرده است (حسینی، ۱۳۸۷: مقدمه) وضعیت زنان افغانستان، ورود روسیه به آنجا و نبرد مجاهدین با روس‌ها، درگیری‌های قومی، عملکرد طالبان و... محورهای اصلی این رمان به شمار می‌آیند. در این مضمون‌ها، عشق و امید، نوامیدی و شکست، جهل و تعصب و جدال سنت و مدرنیته در کنار هم ذکر شده است. نویسنده، رمان را به فرزندانش، «هریس و فرح» و «تمام زنان افغانستان» تقدیم نموده است. این رمان پس از انتشار، به مدت سه هفته، پرفروش‌ترین رمان آمریکای شمالی نیز بوده است.

عنوان این رمان (هزار خورشید باشکوه) برگرفته از شعری از صائب تبریزی (۱۰۸۰ هـ ق) شاعر مشهور و پارسی‌سرای قرن یازدهم هجری در وصف کابل با مطلع زیر است:

خوشا عشرت سرای کابل و دامان کهسارش که ناخن بر دلِ گل می‌زند مژگان هر خارش

صائب در همین قصیده، از زنان شهر کابل با تعبیر «دو صد خورشیدرو» یاد نموده است:

حساب مه‌جبینان لب بامش که می‌داند دو صد خورشیدرو افتاده در هر پای دیوارش

حسینی در این رمان، تنها به شعر صائب نظر نداشته است، بلکه به شعر حافظ و جامی نیز اشاراتی نموده است. این رمان در ایران، هم‌زمان توسط مترجمانی همچون: بیتا کاظمی، نفیسه معتکف، مهدی غبرایی، پریسا سلیمان‌زاده و زیبا گنجی، ایرج مثال آذر و منیژه شیخ جوادی به فارسی ترجمه شده که در نوع خود قابل تأمل است. ترجمه مورد استفاده در این مقاله، ترجمه ایرج مثال آذر است.

۲-۲. خلاصه داستان

محور کلی داستان، درباره روابط دو زن به نام‌های «مریم» و «لیلا» است که سرنوشت، آن‌ها را هم‌خانه می‌کند. مریم، دختر نامشروع یک تاجر هراتی است و یک زن خدمتکار است که تا پانزده سالگی با مادرش در کلبه‌ای زندگی می‌کند و پس از مرگ مادر، پدرش او را به عقد یک کفّاش کابلی به نام «رشید» درمی‌آورد. او تا پایان عمر با تندخویی‌های رشید کنار می‌آید و پیوسته اهل تسلیم و سازش است. اما لیلا دختری از یک خانواده تحصیل کرده و روشنفکر است که در فضایی کاملاً متفاوت بزرگ شده است؛ میان او و دوست دوران کودکی‌اش (طارق) روابط عاشقانه‌ای شکل می‌گیرد و به سال‌ها جدایی می‌انجامد. او دو برادرش را در جنگ از دست داده است و با از دست دادن پدر و مادرش مجبور به ازدواج با رشید می‌شود. لیلا صاحب دو فرزند می‌شود و مانند مریم سختی‌های زیادی

را تحمل می کند. میان این دو، پس از مدتی دشمنی و قرار گرفتن در مقابل یکدیگر روابط صمیمانه‌ای شکل می گیرد. در پایان، مریم با کشتن رشید، مانند مادری، خود را برای لیلیا قربانی می کند و لیلیا زندگی متفاوتی را در کنار طارق و فرزندانش آغاز می کند.

در این اثر به جنگ و تأثیرات منفی آن بر جامعه بسیار پرداخته شده است و داستان در حقیقت، قسمتی از تاریخ پر درد و رنج افغانستان را روایت می کند. یکی دیگر از موارد قابل تأمل در داستان، نگاه عمیقی است که نویسنده به مسائل و مشکلات زنان دارد و اینکه در خلال این تجربیات تلخ، بیشترین آسیب متوجه این قشر از جامعه افغانستان شده است: «انا گفتم: "این درس رو همین الان یاد بگیر، خوبم یاد بگیر دخترم؛ انگشت متهم کننده یه مرد مثل یه عقربۀ قطب‌نما که همیشه شمال رو نشون می‌ده، همیشه یه زنو پیدا می‌کنه. همیشه، اینو به خاطر بسپار مریم"». (حسینی، ۱۳۸۷: ۸)

۲-۳. بازتاب اوضاع سیاسی و فرهنگی جامعه در رمان

حسینی در طول داستان، نیم قرن از تاریخ افغانستان را روایت می کند؛ این دوره از کودتای ۱۹۷۳ م. علیه ظاهر شاه آغاز می شود و تا حادثه ۱۱ سپتامبر ادامه می یابد. ابتدا روس‌ها وارد خاک افغانستان شدند و تا سال ۱۹۸۸ م. جنگ‌های مجاهدین و روس‌ها ادامه یافت و در سال ۱۹۹۲ م. دولت کمونیستی که قدرت را در دست گرفته بود، شکست خورد. درگیری‌های قومی و دسته‌بندی‌ها باعث ایجاد هرج و مرج و آشفته‌تر شدن اوضاع شد. به ظاهر دولت اسلامی افغانستان تا زمانی که زمینه برای انتخابات آزاد و مردمی فراهم شود، توسط گروه‌ها و قبایلی اداره می‌شد؛ اما در پی درگیری‌ها و دشمنی‌های احزاب و مجاهدین، نبرد سنگینی آغاز شد و به جنگ میان احمد شاه مسعود و گلبدین حکمت‌یار و سرانجام به قدرت رسیدن کامل طالبان در سال ۱۹۹۶ م. انجامید که تاریک‌ترین دوره در تاریخ اجتماعی - سیاسی افغانستان محسوب می‌شود. در این دوران تاریک، بیشترین فشار متوجه زنان است؛ در رمان به نمونه‌های فراوانی اشاره شده است که چند مورد آن ذکر می‌گردد:

اعلامیه‌ای که مریم پس از به قدرت رسیدن طالبان در حیاط خانه پیدا می‌کند، گویاترین تصویر در وصف حال زنان افغانی و اوضاع اجتماعی آن روزهاست: «مریم یکی از اعلامیه‌ها را در حیاط خانه پیدا کرد؛ روی آن نوشته بود: ... قابل توجه زنان: شما باید همیشه در خانه‌هایتان بمانید. در شأن زنان نیست که بی‌هدف در خیابان‌ها پرسه بزنند. اگر از خانه خارج شوید، باید کسی که محرم شماست همراهی‌تان کند؛ یک خویشاوند مذکر. اگر در خیابان تنها دستگیر شوید، تنبیه خواهید شد و بعد به خانه‌تان فرستاده خواهید شد. تحت هیچ شرایطی نباید صورتتان را به کسی نشان دهید. وقتی که بیرون از خانه

هستید، باید لباس روبنددار بپوشید؛ اگر از این کار سرپیچی کنید به شدت تنبیه خواهید شد... تا زمانی که کسی با شما حرف نزده، حق ندارید صحبت کنید... در اماکن عمومی نباید بخندید، در غیر این صورت تنبیه خواهید شد... حضور دخترها در مدرسه ممنوع است. همه مدارس دخترانه بی‌درنگ تعطیل خواهد شد. زن‌ها حق شاغل بودن را ندارند...» (ر.ک: حسینی، ۱۳۸۷: ۳۰۹-۳۱۱).

و نیز روایت لیلا از هنگام روی کار آمدن طالبان: «لیلا خوشحال بود که پدرش زنده مانده تا به قدرت رسیدن طالبان را ببیند؛ وگرنه از پا درمی‌آمد. طالبان با تبر به موزه کابل یورش بردند و باقیمانده آثار دوران پیش از اسلام را که مجاهدین غارت نکرده بودند، نابود نمودند. دانشگاه‌ها بسته شد و دانشجویان به خانه‌هایشان فرستاده شدند. تابلوهای نقاشی را از روی دیوارها برداشتند و با تیغ تکه‌تکه کردند. تلویزیون‌ها را زیر لگدهایشان خرد کردند. همه کتاب‌ها، به استثنای قرآن مجید را روی هم تلنبار کردند و آتش زدند. مغازه‌های کتاب‌فروشی را تعطیل کردند. کتاب‌های اشعار خلیلی و پشواک و انصاری و حاجی دهقان، اشرافی، بیتاب، حافظ، جامی، نظامی، رومی، خیام، بیدل و شاعران دیگر دود شدند و به هوا رفتند» (همان: ۳۱۳).

به عنوان نمونه دیگر، نویسنده از زبان لیلا در باب خدمات احمد شاه مسعود در زمان جنگ و پس از آن چنین می‌نویسد: «لیلا تصویر بزرگ احمد شاه مسعود را که مامان به دیوار اتاق خوابش زده بود، به یاد می‌آورد... حتی بعد از آغاز جنگ و درگیری بین جناح او و جناح‌های دیگر، مامان هیچ‌وقت پشت سر او چیزی نمی‌گفت و نظرش این بود: "اون مرد خوبیه، اون خواهان صلح هست. دنبال اینه که افغانستان را بسازه؛ اما نمی‌دارن این کار رو بکنه؛ نمی‌دارن" حتی در آخرین لحظه‌ها که اوضاع به طور مصیبت‌باری به هم ریخت و کابل به ویرانه‌ای تبدیل شد، مسعود هنوز همان شیر درّه پنج‌شیر بود. لیلا به اندازه مامان گذشت ندارد... چه بدن‌هایی که از زیر خاک بیرون کشیده می‌شدند چه کودکانی که به خاک سپرده می‌شدند و بعدها دست‌ها و پاهایشان روی پشت‌بام‌ها یا شاخه‌های بلند درخت‌ها پیدا می‌شد.» (همان: ۴۲۶)

در گفت‌وگوی طارق و لیلا درباره گروه طالبان نیز این گونه آمده است: «طارق می‌پرسید: شنیدی گروه طالبان درباره بن‌لادن چی گفته؟ ... لیلا جواب طارق را می‌دهد: آره شنیدم. گروه طالبان اعلام کرده است که بن‌لادن را تحویل نخواهد داد.» (همان: ۴۲۷)

۲-۴. عناصر داستان

رمان هزار خورشید باشکوه زنجیره‌ای از حوادث اتفاق افتاده در جامعه‌ای است که در آن نوسانات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بسامد بسیار بالایی دارد. این رمان، حوادث استثنایی و باورنکردنی را به

شیوه‌ای که برای مخاطب جذاب است با رویکردی اعتراض آمیز به نمایش می‌گذارد. «ادوین میور» (۱۳۷۳: ۸) می‌گوید: «تنها چیزی که می‌تواند دربارهٔ رمان مطلبی به ما بگوید همانا خود رمان است»؛ زیرا رمان بستری مناسب برای انعکاس واقعیت‌های اجتماعی است و نویسنده توانا کسی است که واقعیت‌های جامعه را با ذهن و تخیل خود به گونه‌ای درآمیزد که نه تنها به زیبایی‌شناسی اثر آسیب وارد نکند، بلکه به باورپذیری و استقبال مخاطب نیز کمک کند؛ همان‌طور که «زرافا» (۱۳۸۶: ۴۸) می‌گوید: «هر چقدر که در قرن بیستم جلوتر می‌رویم، کشتی که رمان‌نویس هنرمند میان ضروریات هنر خود و تمایل به بیان حقیقت احساس می‌کند قوی‌تر است؛ یعنی انتخاب معنی‌دار از واقعیتی که مشاهده می‌کند.»؟

طرح این داستان، ساده، یک‌دست و روان است و نویسنده با روایت قسمتی از تاریخ افغانستان در یک زمان و مکان خاص، داستان را باورپذیر می‌نماید و به توصیف و تحلیل مسائل مهم سیاسی - اجتماعی آن دوره می‌پردازد. وی در حقیقت، با به تصویر کشیدن لایه‌های پنهان زندگی زنان ستمدیده افغانستان، «درون آسیب‌دیده» و «زخم‌های فروخته» آنان را به نمایش می‌گذارد؛ مسئله‌ای که در آن جامعه، بسیار سطحی است و به هیچ‌وجه مورد توجه قرار نمی‌گیرد. نبود امنیت، نفوذ و دخالت بیگانگان، پامال کردن حرمت‌ها و شخصیت‌ها و نداشتن حداقل قدرت تصمیم‌گیری برای انسان‌ها از جمله مسائلی است که نویسنده در ضمن داستان به صورت انتقادی و اعتراض آمیز بیان می‌کند. با وجود اینکه نویسنده ایدئولوژی و عقاید خود را درون مایهٔ اصلی داستان قرار داده است، اما مهارت او در صحنه‌پردازی، تحلیل شخصیت‌ها و توصیف مکان‌ها، زمان‌ها و لباس‌ها باعث شده زیبایی و آفرینش هنری اثر بیشتر دیده شود.

«طرح در اصطلاح‌شناسی داستان به نظمی گفته می‌شود که نویسنده به رویدادهای داستان می‌دهد تا به نتیجه‌ای که دلخواه اوست برسد.» (ایرانی، ۱۳۸۰: ۴۲۰) طرح و الگوی داستان، چرایی و چگونگی حوادث داستان را نشان می‌دهد و حوادث داستان را به گونه‌ای منطقی و قابل قبول در نظر خواننده جلوه می‌دهد. در این داستان، مریم زمانی که احساس می‌کند مشکلاتش پایان یافته است، مجبور به ازدواج با رشید می‌شود (گره‌افکنی) و پس از کشمکش‌ها و مشکلات فراوان و فرار از خانه به همراه لیلا، داستان به مرحله‌ای می‌رسد که خواننده نیز احساس می‌کند مشکلات او پایان یافته، اما حضور دوباره رشید در داستان، مشکلات را بیشتر می‌کند (اوج) و در پایان با قربانی شدن مریم است که مشکلات تمام می‌شود (گره‌گشایی). نویسنده مرگ را تنها نتیجهٔ ممکن برای قهرمان می‌داند؛ زیرا در چنان شرایطی هر راه‌حل دیگری داستان را غیر واقعی می‌نماید.

پیرنگ، موجب ارتباط بین حوادث می‌گردد؛ «پیرنگ برای نویسنده ضابطه‌ای اساسی است برای انتخاب و مرتب کردن وقایع و در نظر خواننده نیز ساخت و وحدت و علت حوادث را فراهم می‌آورد. از این نظر، پیرنگ فقط ترتیب و توالی وقایع نیست، بلکه مجموعه سازمان‌یافته وقایع است؛ این مجموعه حوادث و وقایع با رابطه علت و معلولی به هم پیوند خورده و با الگو و نقشه‌ای مرتب و مستدل شده است.» (میرصادقی، ۱۳۹۰: ۱۷۸) در این داستان زیرساخت، توالی حوادث و وحدت موضوع از پیوند بسیار خوبی برخوردارند.

تأثیر زمان و مکان در شکل‌گیری اندیشه و عمل شخصیت‌های رمان بسیار مهم است؛ همچنین شخصیت‌ها در شکل‌گیری و دگرگونی محیط و روزگار خویش نقش دارند. «شخصیت‌رمانی هم از این حیث درست مثل شخصیت واقعی است: زمان و مکان نقش سازنده و دگرگون‌کننده بس مهمی در زندگی او دارد چندان مهم که می‌توان او را فرزند زمان و مکان خواند این است که رمان توجه خاصی به زمان و مکان شخصیت‌هایش مبذول می‌دارد تا بتواند تأثیر متقابل آن‌ها را در یکدیگر کشف کند.» (همان: ۴۸۶)

در این رمان، تاریخ افغانستان در یک دوره زمانی ۴۵ ساله از سلطه روس‌ها تا سیطره طالبان روایت می‌شود. این دوران پر فراز و نشیب، تأثیرات متعدد و ناخوشایندی بر مردم جامعه دارد؛ به‌ویژه مسائل و مشکلاتی که قشر آسیب‌پذیرتر جامعه (زنان) با آن روبه‌رو هستند، با مهارت به تصویر کشیده شده است. داستان در شهر هرات آغاز می‌شود و در کابل ادامه می‌یابد. قسمت‌های اصلی داستان در کابل که پایتخت افغانستان است اتفاق می‌افتد و نویسنده در لابه‌لای داستان به توصیف زیبایی‌های شهر می‌پردازد؛ این در حالی است که مسائل جنگ باعث شده است نویسنده برخلاف میلش، چهره‌ای متفاوت از شهر کابل به نمایش بگذارد: «تمام روز شعر صائب تبریزی که در قرن هفدهم درباره کابل گفته توی ذهنم می‌چرخه. یه موقع همش رو حفظ بودم، اما حالا فقط دو بیت رو به خاطر میارم: ماه‌هایی که بر بام خانه‌هایش می‌درخشند، به شماره در نمی‌آیند یا هزار خورشید باشکوهی که پشت دیوارهایش نهانند.» (حسینی، ۱۳۸۷: ۲۱۸)

در واقع زمان و مکانی که رخدادهای این رمان در آن اتفاق می‌افتد، در شکل‌گیری و عملکرد شخصیت‌های آن، نقش اساسی ایفا نموده است؛ جامعه‌ای با وجود تاریخ فرهنگی و تمدنی کهن و غنی، اکنون گرفتار دردها، رنج‌ها و نزاع‌های بی‌شمار داخلی و بین‌المللی است. مریم و لیلا به عنوان شخصیت‌های اصلی قصه، در یک رویکرد رئالیستی و انتقادی، به زندگی در چنین «کشوری زخم

خورده» خو کرده‌اند؛ اما در حقیقت، شخصیت انسانی و تاریخی ایشان، محصول و قربانی «زمان ویرانگر و دیرپای» و «مکان پُر از جهل و جنگ و تعصب» است.

روایت این رمان از زاویه دید یا دیدگاه «دانای کل» است. «در داستان‌هایی که از دیدگاه نویسنده دانای کل روایت می‌شوند، نویسنده همچون فیلم‌سازی است که زندگی‌های درونی و بیرونی شخصیت‌هایش را با چندین دوربین ضبط و ثبت می‌کند که هر یک از آنها از موضع خاصی به دره وسیع داستان می‌نگرند.» حسینی با وجود اینکه تلاش می‌کند، دانای کل بی‌طرف باشد و قضاوت را به عهده خواننده بگذارد، در برخی عبارات‌های متن به اظهارنظر، دفاع یا انتقاد از گفتار و رفتار شخصیت‌هایش نیز می‌پردازد: «مریم در عجب بود که چگونه زنان زیادی دچار این سیاه‌بختی مشترک شده بودند؛ یعنی با چنین مردان هراس‌انگیزی ازدواج کرده بودند؟!» (حسینی، ۱۳۸۷: ۸۱)

«بلندی موی مردها نشانه لجبازی و دهن‌کجی به گروه طالبان است که دیگر قدرت را از کف

داده‌اند.» (همان: ۳۸۹)

«لیلا در حیرت است که چگونه سرگذشت هر افغانی با مرگ، نابودی و اندوه غیر قابل تصور

آمیخته است.» (همان: ۴۳۹)

یکی از عناصر مهم داستان، گفتگوست. «گفتگو را روح داستان می‌دانند که شخصیت‌های داستانی را معرفی می‌کند و ماجرا را پیش می‌برد.» (احمدی، ۱۳۷۹: ۶۰) زمانی که از گفت‌وگو استفاده می‌شود، اثر زیباتر است؛ زیرا حضور نویسنده کمتر احساس می‌شود و تخیل خواننده درگیر می‌شود و فرصت مناسبی برای شناخت شخصیت‌های داستان پیش می‌آید؛ اما زیاده‌روی در این مورد، موجب می‌شود اثر تصنعی به نظر برسد و فضا را برای توصیف محدود می‌کند. نویسنده به زیبایی و در جایگاه مناسب از گفت‌وگو استفاده کرده است و قسمت مهمی از داستان را از طریق گفت‌وگو بازگو می‌کند؛ گفت‌وگویی که خواننده را به دنبال کردن آن علاقه‌مند می‌کند.

توصیف، جریانی است که خواننده را با شخصیت‌ها و حوادث داستانی آشنا می‌کند. نویسنده می‌تواند به صورت مستقیم، از طریق گفت‌وگو و یا از طریق اعمال و رفتار شخصیت‌ها به توصیف بپردازد؛ در این رمان، ترکیبی از هر سه مورد وجود دارد. حسینی با قلمی روان و ساده به توصیف جزء به جزء حالات، حرکات، رویدادها و اشخاص در داستان پرداخته است؛ به گونه‌ای که خواننده فراموش می‌کند که در حال خواندن داستان است و کاملاً وارد فضای توصیف شده می‌شود و با روند داستان همراهی می‌کند.

لحن عنصری است که طریقه بیان نویسنده را نشان می‌دهد و می‌تواند احساسات و حالات درونی او را آشکار کند. کلمات، انتقال‌دهنده لحن هستند و متناسب با جریان داستان به انتقال شادی، نفرت، ناراحتی و سایر احساسات و هیجانات می‌پردازند؛ سپس مضمون یا پیام داستان است که اندیشه و هدف اصلی نویسنده را بیان می‌کند؛ نویسنده از این طریق آنچه را که در ذهن خود دارد، به صورت پوشیده به خواننده القا می‌کند. حسینی با قوت هرچه تمام‌تر به انتقال لحن و مضمون داستان پرداخته است. او با وجود آنکه اندیشه خود را صراحتاً در داستان بازگو کرده، اجازه نداده است که این امر تبدیل به شعار شود و باز هم جنبه عاطفی و احساسی داستان است که بر تمام جوانب دیگر غلبه دارد و آن را برای خواننده تبدیل به داستانی ماندگار می‌کند.

عنصر مهم دیگر در آفرینش داستان، «شخصیت‌پردازی» است، شخصیت‌های رمان، انسان‌هایی معمولی از طبقه متوسط جامعه هستند و درگیر مسائلی می‌شوند که انسان معاصر با آن‌ها مواجه است. «عامل شخصیت، محوری است که قصه بر محور آن می‌چرخد و کلیه عوامل دیگر از جمله عینیت، کمال وجودی خود را از عامل شخصیت کسب می‌کنند. دگرگونی حوادث، جدال‌ها، طرح، توطئه و سایر عوامل همه در اثر دگرگونی شخصیت شکل می‌پذیرد. عامل شخصیت، عامل عینیت‌دهنده به زندگی اجتماعی قصه است.» (براهنی، ۱۳۶۲: ۲۴۲)

رمان هزار خورشید باشکوه داستان «پیر شخصیتی» است؛ نویسنده توانسته است شخصیت‌های گوناگون را به خوبی باهم پیوند دهد. با وجود اینکه رویدادها و شخصیت‌ها در این داستان به شدت با اوضاع اجتماعی و سیاسی گره خورده‌اند، نویسنده روابط شخصی را بسیار برجسته‌تر به نمایش گذاشته است: تنهایی، ترس، احساس خطر، از دست دادن عزیزان و مرور خاطرات گذشته از مواردی هستند که در سرتاسر داستان، ذهن خواننده را درگیر می‌کنند و او را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

شخصیت‌های اصلی این رمان: مریم، لیلا و رشید هستند و شخصیت‌های فرعی آن نیز کسانی همچون: طارق (دوست لیلا)، جلیل و نانا (پدر و مادر مریم)، ملا فیض‌اله (معلم مریم)، عزیزه و زالمای (فرزندان لیلا) هستند. شخصیت‌های حاشیه‌ای نیز در رمان دیده می‌شوند: حکیم، فریبا، احمد و نور (خانواده لیلا)، افسون، خدیجه و نرگس (همسران جلیل)، گیتی و حسینه (دوستان لیلا)، خانم شانزای (معلم لیلا) و فرزندان جلیل.

شخصیت‌های این داستان، نماد «ارزش» یا «ضد ارزش‌ها»ی خاص هستند و در مواردی، نام‌های آنان نشان‌دهنده «جایگاه اخلاقی یا اجتماعی» آن‌هاست: مریم یک «شخصیت مسطح» است که در

سرتاسر داستان فکر و اندیشه‌ای واحد دارد: «مطیع بودن»: «مریم حالا دیگر خوب می‌دانست که یک زن ممکن است به خاطر ترس از شوهرش صبر و تحمل زیادی پیدا کند و مریم هم می‌ترسید.» (حسینی، ۱۳۸۷: ۱۱۸) او این‌گونه آموخته است که توانایی تغییر سرنوشت خود را ندارد و به همین سبب شخصیتی تقدیرزده و به شدت منفعل دارد. مریم، نماد شمار زیادی از زنان افغانستان است؛ او زنی تنها و فاقد اعتماد به نفس است که کوچک‌ترین حق انتخابی در هیچ کدام از مراحل زندگی‌اش نداشته است. وی همواره خود را گناهکار می‌داند و هیچ‌گونه حق اعتراضی برای خویش متصور نمی‌شود و تنها وظیفه‌اش تحمل تمام ناملایمتهای است: «توی زندگی، سرنوشت ما همینه؛ سرنوشت زن‌هایی مثل ما یکیه؛ ما تحمل می‌کنیم؛ می‌فهمی؟!» (همان: ۲۳)

مریم، نمادی از زنان مظلوم افغانستان است که تعداد آن‌ها کم نیست. او به طور مطلق، تسلیم انسان‌ها و شرایط اطرافش است؛ اما در پایان داستان، مانند یک قهرمان عمل می‌کند و برای اولین بار، مسیر زندگی‌اش را با میل و اراده خود انتخاب می‌کند: «مریم با خود اندیشید: نه زیاد هم بد نشده بود، اینکه او باید این‌گونه می‌مرد.» (همان: ۴۱۴) «مریم ساکت روی مبل نشست... رشید را در حالی دید که پشت گردن مریم را توی چنگش گرفته بود و او را دور تا دور حیاط روی زمین می‌کشید. مریم کفش به پا نداشت و نمی‌توانست تعادلش را حفظ کند. دست‌های رشید، صورت و مو و پشت گردن و پشت مریم همه خون‌آلود بودند و جلوی پیراهن مریم تا پایین پاره شده بود.» (همان: ۳۰۱)

مرگ او در شرایط ناعادلانه اجتماع، تغییری پدید نمی‌آورد؛ اما برخلاف جریان همیشگی جامعه است و نشان‌دهنده نارضایتی نویسنده از قوانین و هنجارهای رایج است. حسینی با چنین پایانی در تلاش است که زنان جامعه‌اش را به مقابله با این ستم‌ها و بی‌عدالتی‌ها تشویق نماید و آن‌ها را به این باور برساند که توانایی «تغییر سرنوشت» را دارند. «بیل را در دستش گرداند تا لبه تیزش در وضعیت عمودی قرار گیرد. در همان حال بود که متوجه شد برای اولین بار مسیر زندگی‌اش را با میل و اراده خودش تعیین کرده است.» (همان: ۳۹۱)

لیلا شخصیتی «پویا» دارد. او پیوسته در تلاش است و برای بهتر کردن شرایط و اوضاع نامطلوبی که از آن به ستوه آمده می‌جنگد. وی از خانواده‌ای تحصیل کرده است و آزادی‌هایی دارد که تعداد اندکی از دختران افغان از آن بهره‌مند هستند. شاید شرایطی به مراتب سخت‌تر از آنکه مریم با آن‌ها روبه‌رو شده برای لیلا تکرار می‌شود؛ اما او خود را تسلیم سرنوشت نمی‌کند و با وجود ناکامی‌های پی‌درپی باز هم به دنبال راه چاره و تغییر است. او به مریم گفت: «نمی‌تونستم بنذارم این کارو بکنه. من توی خونه‌ای

بزرگ شدم که از این چیزها توش خبری نبود.» (همان: ۲۷۸) او پس از فرار ناموفقش با وجود خشونت‌ها و سخت‌گیری‌های بی‌اندازه رشید، بازهم ناامید نمی‌شود و سعی در تغییر شرایط دارد و هرگز تسلیم و فرمان‌بر مطلق نیست. او بر آن است تا از حداقل توانایی‌هایش استفاده کند و در نهایت نیز به هدفش می‌رسد: «لیلا اینجا در موری شادمان است؛ اما شادی او آسان به دست نیامده است و بدون پرداخت بهایش حاصل نشده است.» (همان: ۴۲۳) «... آن روز لیلا چند بار مشت‌هایش را به دیوار کوفت، همه قوای باقی مانده‌اش را متمرکز کرد و با فریاد درخواست کمک کرد؛ به این امید که شاید بتواند صدایش را به گوش یکی از همسایه‌ها برساند.» (همان: ۳۰۲)

رشید، شخصیت اصلی دیگر قصه، مردی زمخت، تندخو و مستبد است. او نماد قدرت و استبداد مطلق مردسالاری است. با تمام آزادی‌هایی که قسمت بزرگی از آن‌ها ناعادلانه به او داده شده‌اند، رفتارهای غیر انسانی او حد و مرزی ندارند. آزادی‌های فراوان اجتماعی او، وی را شخصیتی افسار گسیخته تعریف می‌نماید: «دلم می‌خواد بیان تو خونه من، له و لوردشون می‌کنم! سرشونو می‌بُرم! خوش به حال شما که مردتون از خود شیطانم نمی‌ترسه.» (همان: ۲۸۳) او مردی قوی، درشت‌هیکل و مسن بوده که نامش نیز متناسب با شخصیتش انتخاب شده است. نویسنده از قدرت مطلق که به مردان افغانستان داده شده و اینکه هیچ قانونی برای کنترل آنان وجود ندارد، انتقاد می‌کند و رشید را در مقابل کوچک‌ترین نافرمانی همسرانش از او، این‌گونه توصیف می‌کند: «مریم جلو رفت تا مانع رشید شود، اما رشید او را به گوشه‌ای از اتاق پرت کرد و بی‌هیچ حرفی، کمر بندش را به طرف لیلا تاب داد.» (همان: ۳۸۷). «... رشید، بازوی لیلا را در مچش گرفت و او را روی پله‌ها به طرف بالا هل داد.» (همان: ۲۹۹) «... لیلا رشید را دید که مریم را داخل انباری هل داد؛ بعد خودش هم وارد انباری شد و با یک چکش و چند تکه چوب بلند برگشت. هر دو در انباری را بست... رشید تخته‌ها را با میخ به دور پنجره کوبید و آن را پوشاند.» (همان: ۳۰۱) «... رشید به آن‌ها غذا نداده بود و بدتر اینکه آن‌ها را از خوردن آب هم محروم کرده بود... لیلا زبان خشکیده‌اش را روی لب‌هایش کشید.» (همان: ۳۰۲) «... [رشید] قبل از رفتن، چنان لگدی به پهلوئی لیلا زد که تا چند روز پس از آن به جای...، ... دفع می‌کرد.» (همان: ۳۰۴)

ملاً فیض‌اله، از شخصیت‌های فرعی، اما تأثیرگذار در روند قصه است. او پیرمردی است که مریم از وی قرآن می‌آموزد و نگرش‌های دینی‌اش که در ناامیدی‌ها و سختی‌ها او را یاری می‌دهند، به واسطه ملاً فیض‌اله شکل می‌گیرند. هیچ کدام از شخصیت‌های این داستان، نماد خیر یا شر مطلق نیستند و همه

آن‌ها در گیر دلگرمی‌ها، تردیدها، رؤیایها و واقعیت‌هایی هستند که در زندگی معمول جامعه وجود دارند؛ اما می‌توان گفت که ملا فیض‌اله نماد مذهب مطلق است: «دخترم، قرآن حقیقت رو بیان می‌کنه. پشت هر آزمون و هر اندوهی که خداوند بار اون رو روی دوش ما می‌ذاره، حکمتی هست.» (همان: ۴۷) ملا فیض‌اله، چهره‌ای کاملاً مثبت است که هیچ‌وجه منفی‌ای از او در رمان مشاهده نمی‌شود و همواره برای مریم، نقش پناهگاه و امیددهنده را دارد. این شخصیت و شخصیت‌های دیگری چون: حکیم، عزیزه، افسون، نور و... نام‌هایشان به صورت نشانه‌دار و با بار معنایی متناسب با شخصیت‌ها انتخاب شده‌اند.

به نظر می‌رسد که طبع نویسنده در طرح شخصیت ملا فیض‌اله، بیانگر این است که وی به دین و آموزه‌های دینی اهتمام دارد؛ از این رو، توصیفاتش از دین، اخلاق یا کیفیت احساسات دینی را بیشتر از زبان مریم و ملا فیض‌اله به نمایش می‌گذارد: «پاک و منزّه است خدایی که ملکوت در دستان اوست، خدایی که دامنه قدرتش بر همه چیز گسترده است، خدایی که مرگ و زندگی را آفرید و شاید شما را مورد آزمایش قرار دهد.» (همان: ۴۷) این احساسات دینی با مهارت در شخصیت مریم به نمایش گذاشته شده است؛ او بارها از خدا فاصله می‌گیرد؛ با او می‌جنگد؛ سپس دوباره به سوی او بازمی‌گردد و با وی تسلی خاطر می‌یابد. در حقیقت، از دیدگاه نویسنده، با وجود سختی‌هایی که جامعه افغانستان با آن روبه‌روست، روزنه‌های امید و اصلاح اجتماعی، بیشتر با بهره‌گیری از دین و آموزه‌های دینی ممکن است.

۳. نتیجه

۱. این رمان، یکی از نمونه‌های برجسته رمان معاصر، جهت پژوهش در زمینه پیوند ادبیات تطبیقی با مطالعات میان‌رشته‌ای به شمار می‌آید. حسینی، نویسنده‌ای تواناست که تلاش می‌کند بحران‌های اجتماعی زنان را که در طول نیم‌قرن از تاریخ افغانستان روی داده است، به تصویر بکشد؛ اینجاست که ادبیات تطبیقی وارد عرصه می‌شود. نویسنده اساس کار خود را مبارزه با بیماری‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه زنان قرار داده است. او فقر فرهنگی، بی‌عدالتی‌های اجتماعی و ناآگاهی انسان‌ها از حقوق خود را بدتر از جنگ می‌داند. در این رمان، چینش تمام رویدادها هدفمند است؛ نویسنده دغدغه‌های اجتماعی خویش را در باب زنان به صورت غیر مستقیم بیان می‌کند و تلاش می‌کند در جامعه‌ای که به شدت تبعیض جنسیتی وجود دارد، صدای شخصیت زن نیز شنیده شود.

۲. محتوا و ساختار رمان به خوبی پرورش یافته است. نویسنده با لحنی قوی و جذاب توانسته است مضمون داستان را به خوبی انتقال دهد. فضای آفریده شده، چینش حوادث و زبان شخصیت‌ها

نشان‌دهندهٔ مهارت نویسنده در نقد اوضاع اجتماعی زنان است. وی اگرچه نظریه‌پرداز اجتماعی نیست، اما اهتمام در پرداختن به یک اثر ادبی، او را از تحلیل و نقد اجتماع و به تصویر کشیدن وضعیت زنان غافل نکرده است.

۳. نویسنده همواره تلاش می‌کند «نشان دادن» و «به تصویر کشیدن» را جایگزین «بیان کردن» کند و قضاوت را به عهده خواننده بگذارد؛ اما در مواردی نیز می‌توان صدای نویسنده را شنید که با اظهار نظر در مورد شخصیت‌ها و حوادث اجتماعی زنان در ارتباط است.

۴. تحلیل کامل این اثر، بدون آگاهی از اوضاع اجتماعی جامعه افغانستان در روزگار مؤلف ناممکن است؛ چراکه عامل اصلی خلق این اثر ادبی، جامعه رنجور افغانستان و مسائل مربوط به امور زنان بوده است.

۵. رمان هزار خورشید باشکوه رمانی جامعه‌گرا در نقد اوضاع زنان افغانی است؛ اندیشه اصلی نویسنده در این رمان، به تصویر کشیدن وضعیت زن به عنوان قشری از جامعه رنجور و ستمدیده افغانستان در قالب اثر ادبی است. او تنها راه‌هایی از این رنج را در دست‌یابی به آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی، کسب آگاهی و دانش و توجه به آموزه‌های دینی برای تمام افراد جامعه، به‌ویژه زنان، می‌داند.

پی‌نوشت‌ها

این رمان، مورد تعریف و تمجید برخی نشریات معتبر نیز قرار گرفته است: نشریه گلامور^۱: «پس از خواندن این داستان، فقط سخت‌ترین قلب‌ها از جا کنده نخواهد شد.» / مجله نقد ادبی^۲: «این یک کتاب پرانرژی و تأمل‌برانگیز است» / مجله ایونینگ استاندارد^۳: «یک قصهٔ نبوغ‌آمیز... او قصه‌گویی است با قدرت خیره‌کننده» / روزنامهٔ دیلی تلگراف^۴: «حسینی چیز نایابی را داراست؛ مهارت دیکتور مانند برای قصه‌گویی» / مجله اسپکتاتور^۵: «حسینی، زیبا می‌نویسد و یک قصه‌گوی مادرزاد است» / مجله ایمج^۶: «یک داستان مجذوب‌کننده و پُرشور... تکان‌دهنده و راستین.» (حسینی، ۱۳۸۷: مقدمه)

منابع

احمدی، نصرالله (۱۳۷۹)، *ساختار داستان کوتاه*، چاپ اول، تهران: امیدواران.

ایرانی، ناصر (۱۳۸۰)، *هنر رمان*، چاپ اول، تهران: آبانگاه.

براهنی، رضا (۱۳۶۲)، *قصه‌گویی*، چاپ سوم، تهران: نشر نو.

1. glamour
2. Literary Review
3. Evening Standard
4. Daily Telegraph
5. Spaectator
6. Image

تسلیمی، علی (۱۳۸۸)، «تحلیل سه قطره خون با رویکرد جامعه‌شناسی ساخت‌گرا»، نشریه ادب پژوهی، شماره هفت و هشت، صص ۱۷۱-۱۸۸.

حسینی، خالد (۱۳۸۷)، هزار خورشید باشکوه، ترجمه ایرج مثال آذر، چاپ دوم، تهران، نشر در دانش بهمن. رماک، هنری (۱۳۹۱)، «تعریف و عملکرد ادبیات تطبیقی» ترجمه فرزانه علوی‌زاده، ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان، دوره سوم، شماره سوم، صص ۵۴-۷۳.

رنجبر، ابراهیم (۱۳۸۹)، «تأویل سیاسی و اجتماعی داستان‌واره سرگذشت کندوها»، نشریه ادب پژوهی، شماره یازدهم، صص ۱۱۹-۱۴۲.

زارفا، میشل (۱۳۸۶)، جامعه‌شناسی ادبیات داستانی (رمان و واقعیت اجتماعی)، ترجمه نسرین پروینی، چاپ اول، تهران: سخن.

زینی‌وند، تورج (۱۳۹۲)، «ادبیات تطبیقی از پژوهش‌های تاریخی - فرهنگی تا مطالعات میان‌رشته‌ای»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره پنجم، شماره ۳، صص ۲۱-۳۵.

عبدی، صلاح‌الدین (۱۳۹۱)، «رویکردی جامعه‌شناختی بر آثار طاهر و طار مطالعه مورد پژوهانه رمان زلزال بر اساس الگوی لوسین گلدمن»، مجله لسان مبین، شماره هفتم، صص ۲۰۶-۲۳۶.

عسگری حسنگلو، عسگر (۱۳۸۶-۸۷)، «سیر نظریه‌های نقد جامعه‌شناسی ادبیات»، نشریه ادب پژوهی، شماره چهارم، صص ۴۳-۶۴.

غلام، محمد (۱۳۸۳)، «جامعه‌شناسی رمان معاصر فارسی»، مجله زبان و ادبیات فارسی، شماره چهل و پنج و چهل و شش، صص ۱۲۹-۱۷۳.

گلدمن، لوسین و دیگران (۱۳۷۶)، جامعه، فرهنگ، ادبیات، گزیده و ترجمه محمد جعفر پوینده، چاپ اول، تهران: چشمه.

لوونتال، لئو (۱۳۸۶)، رویکرد انتقادی در جامعه‌شناسی ادبیات، ترجمه محمد رضا شادرو، چاپ اول، تهران: نی. میرصادقی، جمال (۱۳۹۰)، ادبیات داستانی، چاپ ششم، تهران: سخن.

میور، ادوین (۱۳۷۳)، ساخت رمان، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.

نوبین، حسین (۱۳۸۸)، «نقد و تحلیل جامعه‌شناختی داستان عید ایرانی‌ها با تکیه بر مجموعه داستانی شهری چون بهشت»، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، سال دوازدهم، صص ۱۲۵-۱۴۱.

ولک، رنه و آوستن وارن (۱۳۷۳)، نظریه ادبیات، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، چاپ اول، تهران: علمی فرهنگی.